

# راززدایی کانت از فلسفه در جهان جدید

## قدرت الله قربانی

### مقدمه

فلسفه کانت را در جهان جدید می‌توان نقطه عطف مهمی در نگرش انسان به هستی دانست. چرا که هستی و ابعاد آن در فلسفه او دارای معنای جدیدی می‌شود و نسبت آن با انسان تعریف تازه‌ای را به خود می‌گیرد. از سوی دیگر فلسفه کانت نقطه تلاقی دو جریان فلسفی بزرگ عقلگرایی و تجربه‌گرایی در غرب است و قبل از آنکه یک نوع مابعدالطبیعه باشد به ارزیابی و سنجش حدود توانایی و ناتوانی شناخت انسان می‌پردازد.

اما اهمیت اساسی کانت که در این مقاله هم این جنبه، محور اصلی بحث است تفسیر طبیعی از حقایق مابعدالطبیعی است به عبارت دیگر کانت با نظام منسجمی که بوجود آورد توانست حقایق عرشی را به واقعیت‌های فرشی تبدیل نماید و خدا را کاملاً «از آسمان به زمین آورده، نسبت جدید آن را با انسان روشن نماید. در واقع اهمیت فلسفه کانت به خاطر تکمیل سوپروکتیویسم غربی بود که از دکارت آغاز شده بود، یعنی کانت با محور قراردادن من انسانی در امر شناسایی و اراده اخلاقی، هر نوع حقیقت مابعدالطبیعی، اخلاقی و دینی را در پرتو این «من انسانی» تعریف کرد. لذا خود بنیادی در فلسفه کانت به اوج خود رسید که ضمن اینکه بعد از کانت این اندیشه با سرعت زیادی گسترش یافت، واکنش‌های متقابلی را هم باعث گردید.

بنابراین در این مقاله با فرض اینکه در فلسفه کانت، انسان محور هستی و حقیقت است، نشان

داده می‌شود که چگونه وی محوریت انسان را در حوزه‌های عقل نظری، اخلاق و دین، نهادینه می‌کند تا آنجا که حقایق این سه حوزه تنها در پرتو توانایی‌ها، اراده‌ها و تمایلات انسان دارای معنی می‌شوند یعنی هیچ امر و رای انسان در عقل نظری، اخلاق و دین وجود ندارد. پس این سه حوزه توسط کانت کاملاً "راززدایی" می‌شوند و تمام سؤالات آنها یا در چهارچوب فهم انسانی پاسخ خود را می‌یابند یا اینکه بکلی به کنار گذاشته می‌شوند که این همان معنای راز زدایی کانت از فلسفه، اخلاق و دین است.

### مفهوم و معنای راز

کلمه راز در معارف و علوم گوناگونی مورد استفاده قرار می‌گیرد و نیز یکی از ویژگی‌های جهان قدیم است که آن را از جهان جدید جدا می‌کند. مفهوم راز در عرفان، دین، اسطوره‌شناسی، فلسفه قدیم، الهیات و جنبه‌های دیگر تفکر بشری بوده و اکنون نیز به اشکال مختلف وجود دارد. برای نمونه از دید عارفان، رازآلود بودن این جهان به آن سبب است که در این عالم خدایی وجود دارد و به بیان وسیع‌تر راز آلود بودن جهان بدان سبب است که علاوه بر طبیعت، ماورای طبیعتی هم هست. لذا می‌توان گفت راز عبارت است از نیروهایی که در پس پرده طبیعتند و به نحوی در احوال این عالم مؤثرند، یعنی جهان خارج به دو منطقه بزرگ طبیعت و ماورای طبیعت یا غیب و شهادت تقسیم می‌شود. منطقه شهادت همین عالم مشهود و محسوس است که ما در آن زندگی می‌کنیم، اما منطقه غیب، غایب از حواس ماست و ما آن را به حواس خود در نمی‌یابیم.<sup>۱</sup> بنابراین یکی از ویژگی‌های مفهوم راز این است که نشان می‌دهد در پس پرده طبیعت حقایق زیادی وجود دارند که ضمن اینکه با عالم طبیعت در ارتباط هستند در این عالم تأثیر هم دارند، که این تأثیرات شامل انسان و اعمال و رفتار او هم می‌شود. این رازها از ویژگی‌های عالم ماورای طبیعت هستند که انسان‌ها بر اثر تجربه‌های گوناگون معنوی می‌توانند با برخی از آنها آشنا شوند، و لذا سر سلسله رازهای جهان را می‌توان حق تعالی دانست که او سرالاسرار است و نیز مبدأ و آغاز امور، غایت و منتهای امور، قضا و تقدیر الهی، مکانیسم‌های خفی و پنهان در کار عالم مانند دعا و نذر، ماورای عقلی، قیامت و ماهیت روح و غیره از مصادیق رازهایی هستند که انسان همواره با آنها سر و کار داشته و دارد.

بنابراین معنای مورد نظر از راز، امور و حقایق ماورای طبیعت است که انسان تنها با تکیه بر توانایی طبیعی خود نمی‌تواند نسبت به شناخت و تفسیر آنها اقدام کند بلکه برای فهم و شناخت آنها، سلوک دینی ملهم از خدا و عرفان و غیره لازم است. بنابراین برای مثال مواردی چون ظهور ملک بر آدمی، نزول وحی بر پیامبران، جهان پس از مرگ و نزدیک شدن آن به انسان، فتای انسان در خدا، تجربه اتحادی عشق و باطن در قلمرو دین همه از جنس رازها و اسراری هستند که به هیچ روی نمی‌توان واقعیت آنها را تنها در پرتو فهم انسان معنی کرد.

## زمینه‌های رازدایی در فلسفه جدید

آغاز عصر تجدد و مدرنیسم را می‌توان، آغاز عصر رازدایی جهان دانست چرا که یکی از وجوه ممیزه جهان جدید از جهان قدیم، در رازدایی شدن آن بود. که این امر در فلسفه‌های دکارت، لاک، هیوم، اسپینوزا و بارکلی هم ریشه دارد. دکارت در رساله قواعد هدایت ذهن اشاره می‌کند که برای تحکیم پایه‌های معرفت باید حدود توانایی انسان را شناخت و در رساله تأملات بر آن است که تنها هر مفهومی که بطور واضح و متمایز دریافت گردد برای او حقیقت دارد که این آغاز نگرش انتقادی در معرفت‌شناسی جدید است. سپس اسپینوزا روش دکارت را در حوزه خارج از ذهن گسترش داد و آن را متوجه باورهای دینی در کتاب تورات یهودیان کرد. که حاصل آن این بود که اسپینوزا در احکام و مضامین تورات منکر وحی گردید و اجزای تورات را رساله‌هایی معرفی کرد که هر کدام در شرایط خاصی نوشته شده‌اند از سوی دیگر در تفکر فلسفی خود خدا را با طبیعت متحد و یکی کرد. در ادامه پس از تلاش‌های لاک و بارکلی برای بررسی انتقادی جوهر دکارتی، هیوم با نقادی مفاهیم اصولی فلسفه، چون جوهر و علیت، شک در آنها را با مفاهیم دینی و اخلاقی هم نسبت داد. وی در کتاب تاریخ طبیعی دین، باورهای دینی را به دو بخش توحیدی و شرک‌آلود تقسیم می‌کند و سیر تاریخی دین را از شرک به توحید می‌داند. اما می‌گوید که این سیر، حرکت از صلاح به فساد بوده است چرا که ویژگی دین شرک آن است که دین تساهل است ولی توحید دین تعصب است زیرا در اندیشه توحیدی به دلیل باور به کمال خداوند جایی برای خدایان و ادیان دیگر نیست و متدین موحد، دین خود را تنها دین حق می‌داند و به باورهای دیگر اجازه بروز نمی‌دهد و همه را به چوب تکفیر و الحاد و ارتداد می‌راند. اما در دین شرک فرض باورهای دینی دیگر، به تناسب اعتقاد به خدایان دیگر مقبول هست. تفاوت دیگر اینکه دین توحید منشأ ضعف و خواری و رهبانیت است در حالی که دین شرک منشأ تحرک و شکوفایی و شجاعت است زیرا خدایان متعدد شبیه انسان تصور می‌شوند و امکان رقابت برای آنها فراهم می‌شود.<sup>۲</sup>

ملاحظه دیدگاه‌های فیلسوفان قرون شانزدهم و هفدهم نشان می‌دهد که اساس تفکر دوره مدرنیته، بر تفکیک دیانت از الوهیت است یعنی تلاش اصلی آنها در مورد دین معطوف به حذف الوهیت از دیانت بود تا دین رنگ الهی خود را از دست بدهد و جنبه بشری به خود گیرد و در واقع نوعی دین انسانیت بجای دین الهی مرکز ثقل تفکر غربی قرار گیرد. که همان طور که گفته شد این اندیشه به طور جدی از فلسفه دکارت آغاز گردید یعنی وی در حالی که محکم‌ترین براهین را برای اثبات وجود خدا می‌آورد از طرف دیگر احکام و باورهای دینی کلیسا را از حوزه شناخت عقلی بیرون می‌برد.<sup>۳</sup> که این آغاز حذف الوهیت از قلمرو تفکر فلسفی غرب است. تا آنجا که توماس هابز در کتاب لویاتان از یک طرف اعتقاد خود را صادقانه به مسیحیت ابراز می‌کند و از طرف دیگر برای خدا وجود جسمانی قایل می‌شود و جان لاک در عین مخالفت با کلیسا در مورد منشأ الهی حکومت، قوانین طبیعی را، تحت تأثیر توماس آکوئیناس قوانین الهی می‌نامد.<sup>۴</sup>

بنابراین می‌توان گفت روح عصر جدید، دیالکتیک بین دین و خدا، یعنی کوشش برای حفظ دین با حذف خدا است که زمینه انسانی کردن دین و زدودن عنصر الهی را در آن فراهم می‌آورد و از آن به اصالت انسان تعبیر می‌شود که کانت در این جنبه متأثر و ادامه دهنده این جریان فکری غرب می‌شود و در انقلاب کپرنیکی او در تأسیس دین بر پایه اخلاق، به جای اخلاق بر پایه دین به اوج خود می‌رسد. لذا اساس این نگرش را بدین گونه می‌توان بیان کرد که انسان مخدوم است و جز انسان هر چه هست (حتی الوهیت) در خدمت انسان می‌باشد.

### راز زدایی کانت از عقل نظری

سه بخش عمده تفکر فلسفی کانت، شامل عقل نظری، عقل عملی و فلسفه دین او است هر چند مباحث دیگری درباره زیبایی‌شناسی، هنر و غیره نیز دارد، از این میان تقدم عقل نظری کانت بر بخش‌های دیگر اندیشه او، اهمیت خاص دارد چرا که پرسش‌های اساسی مابعدالطبیعه در عقل نظری مورد نقادی و ارزیابی قرار می‌گیرد.

تلاش عمده کانت در عقل نظری، بررسی امکان یا عدم امکان مابعدالطبیعه است از این روی به سنجش توانایی قوای شناسایی انسان می‌پردازد تا توانایی او را در دریافت حقایق هستی مشخص نماید که در واقع معرفت‌شناسی کانت را هم تشکیل می‌دهد. کانت ضمن توجه به پرسش‌های اساسی ذهن انسان که درباره خدا، آزادی اراده و خلود نفس انسانی است بر آن است تا بررسی کند که آیا اینها در عقل نظری پاسخ یقینی دارند یا نه؟

کانت با توجه به دیدگاه‌های عقلی مذهب‌ان، که به مفاهیم و صور عقلی اصالت داده و آنها را منشأ شناخت می‌دانند و در امر شناخت برای حس شأن مستقلی قایل نیستند و تجربه‌گرایان، که تنها به حس و تجربه حس اهمیت می‌دهند و لذا منشأ شناخت را حس و تجربه می‌دانند، بر آن است که این هر دو دیدگاه ضمن بیان حقایق، اما ناقص هستند چرا که هر چند همه شناخت با تجربه حسی آغاز می‌شود اما لازم نمی‌آید که شناخت ما یکسره از تجربه ناشی شود.<sup>۵</sup> برای تبیین بیشتر این امر، کانت ساختار ذهن انسان را در امر شناسایی به دو مقوله تقسیم می‌کند، مقولات حس و مقولات فاهمه، مقولات حس که شامل دو عنصر زمان و مکان هستند تنها چهارچوب‌هایی هستند که تمام دریافتهای ما از جهان خارج و حتی درون خودمان، از طریق آنها است. یعنی تنها طرقی که ادراکات وارد ذهن ما می‌شوند از طریق زمان و مکان هست و این دو اساس سازمان معرفتی ما را برای دریافت واقعیت‌های خارجی تشکیل می‌دهند.<sup>۶</sup> و لذا فراتر از چهارچوب زمان و مکان راهی برای دریافت واقعیت‌های خارجی وجود ندارد و ما در حصار زمان و مکان محدود شده‌ایم پس اگر حقیقتی وجود دارد که ما می‌خواهیم آن را دریافت کنیم آن باید از طریق چهارچوب زمان و مکان دریافت گردد و هیچ راهی جز آن وجود ندارد، یعنی اینکه خارج از زمان و مکان برای ما حقیقتی وجود ندارد چون ادراک و فهم نمی‌باشد.

از سوی دیگر کانت برای ذهن، مقولات فاهمه را هم در نظر می‌گیرد، این مقولات دوازده‌گانه

وظیفه ترکیب داده‌های حسی را به عهده دارند که از طریق مقولات حس وارد ذهن ما شده‌اند که با ترکیب و تألیف آنها برای ما علم حاصل می‌شود. بنابراین در ذهن کانت، علم حاصل دریافت پدیدارهای خارجی از طریق مقولات حس و ترکیب داده‌های حسی از طریق مقولات فاهمه است. پس نقش فاهمه تنها در ترکیب داده‌ها و حس تنها در دریافت تأثرات بیرونی است و این دو به تنهایی برای تولید علم کافی نبود<sup>۷</sup> و به هم نیازمند می‌باشند که حاصل کار آنها در قالب احکام تألیفی پیشین نمودار می‌گردد. اما ویژگی مقولات فاهمه آن است که ذاتی خود ذهن هستند و از عالم خارج اخذ نشده‌اند و در عین حال در کسب داده‌های خارجی هیچ نقشی ندارند بلکه وظیفه کسب داده‌های خارجی تنها به عهده مقولات حس است و اگر حس داده‌هایی را برای فاهمه فراهم نیاورد، فاهمه نمی‌تواند علم تولید کند.

از سوی دیگر کانت به تفکیک عالم هستی به عالم پدیدار و ناپدیدار می‌پردازد. عالم پدیدار را عالم تجربه و حس می‌داند و بر آن است که ما تنها درباره حقایق این عالم که در چهارچوب مقولات حس یعنی زمان و مکان ادراک می‌کنیم، علم حاصل می‌کنیم و چون حقایق عالم ناپدیدار خارج از چهارچوب مقولات حس است هیچ‌گونه شناخت یقینی درباره آنها نمی‌توانیم داشته باشیم. کانت پرسش‌های اساسی مابعدالطبیعه، درباره خدا، خلود نفس و اختیار را خارج از قلمرو عالم پدیدار دانسته و متعلق به عالم ناپدیدار و اشیاء فی نفسه می‌داند و بر آن است که چون شناخت تنها در حد عالم تجربه و پدیدار یقینی است ما درباره اشیاء عالم ناپدیدار دارای شناخت یقینی نیستیم چرا که در عالم پدیدار ما اشیاء را همان‌گونه که برای ما پدیدار می‌شوند می‌شناسیم نه چنانکه در نفس الامر هستند. بنابراین در دید او حقایق عالم ناپدیدار خارج از توان معرفتی ما هستند و ما اگر بخواهیم درباره آنها شناختی یقینی حاصل کنیم دچار تعارض و تناقض می‌شویم و احکام جدلی‌الطرفین صادر می‌کنیم.<sup>۸</sup> پس باید حقایق عالم ناپدیدار را همانند رازهای مابعدالطبیعی بدانیم و کانت با تحدید حقیقت به عالم تجربه و طبیعی، رازها و حقایق مابعدالطبیعی را از این عالم می‌زداید چرا که هر حقیقتی را تنها از طریق مکان و زمان در تجربه حسی می‌پذیرد که این قابل اطلاق به رازهای مابعدالطبیعی نیست. از سوی دیگر او با راندن این رازها به عالم نومن، امکان شناخت آنها را نیز نفی می‌کند، پس جهان کانتی به دو بخش جهان پدیداری راززایی شده و جهان نومن رازآلود تقسیم شده است که در جهان پدیداری، هر حقیقتی بر پایه تجربه معنی دارد و حقایق جهان نومن رازدار نیز برای انسان با توجه به توانایی‌های او قابل شناخت نیستند. بنابراین انسان از لحاظ معرفتی راهی به شناخت حقایق و رازهای عالم هستی ندارد و از این جنبه باید آنها را به کنار گذارد.

با ملاحظه دیدگاه‌های عقل‌گراها در زمان کانت که قایل به توان عقل برای شناخت تمام حقایق مابعدالطبیعی بودند و بحرانی که از دیدگاه‌های آنها در نظر کانت بوجود آمده بود و نیز گسترش فوق‌العاده علوم تجربی زمان کانت که هیچ سروکاری با مفاهیم مابعدالطبیعی نداشتند، کانت در نهایت جهان جدید علمی و معرفتی را برای خود تصویر می‌کند که متعلقات آن اشیاء مادی این



قید و شرط است. بنابراین می‌توان گفت در دید کانت، مفهوم خیر، مفهوم اراده‌ای است که همیشه و ذاتاً، یعنی به واسطه ارزش ذاتی خود، خیر است نه از لحاظ غایتی که به وجود می‌آورد. کانت سپس به مفهوم تکلیف توجه کرده و آن را صفت اساسی آگاهی اخلاقی دانسته بر آن است که اراده‌ای که برای انجام دادن تکلیف عمل می‌کند اراده خیر است پس اراده نیک آن اراده‌ای است که برای انجام دادن تکلیف عمل می‌کند.<sup>۱۱</sup> اما در عین حال کانت فقط آن اعمالی را برای ادای تکلیف در نظر دارد که دارای ارزش اخلاقی هستند و کرامت نفس و حرمت آن مورد نظر می‌باشد. بنابراین به عقیده او ارزش اخلاقی، عملی که برای ادای تکلیف انجام می‌شود به نسبت با کاهش خواست و تمایل به انجام دادن آن افزایش حاصل می‌کند.

کانت سپس جلوتر رفته، بر آن است تا عمل کردن طبق تکلیف را به قوانین اخلاقی تبدیل نماید چرا که در نظر او تکلیف لزوم عمل کردن ناشی از احترام به قانون است. اما قانون اخلاقی مورد نظر کانت که دارای کلیت نیز است دارای منشأ انسانی است و از هیچ منشأ دیگری حتی الهی ناشی نشده است. او سپس بیان می‌کند که در قوانین اخلاقی کلی، فقط یک امر مطلق است و آن این است که فقط بر آن قاعده عمل کنید که به وسیله آن می‌توانید در عین حال اراده کنید که این قاعده قانون کلی گردد. که البته این امر مطلق به صورت دیگری هم بیان می‌شود یعنی چنان عمل کنید که گویی قاعده عمل شما به وسیله اراده شما قانون کلی طبیعت می‌شود.<sup>۱۲</sup>

کانت سپس می‌گوید اگر یک اصلی عملی اعلا باشد که برای اراه بشری امر مطلق قرار گیرد، باید اصلی باشد که، چون مأخوذ از مفهوم آن چیزی است که ضرورتاً برای هر کسی غایت است زیرا به خودی خود غایت محسوب می‌شود. به عبارت دیگر تکالیف و قوانین اخلاقی از آن رو، مطلقاً اخلاقی هستند که در آنها امر مطلق غایت فی نفسه آنها لحاظ شده است که این غایت، هم موجود عاقل یعنی انسان است لذا کانت می‌گوید چنان عمل کنید که انسانیت را، چه در شخص خودتان و چه در شخص دیگران، همواره و در عین حال به عنوان غایت تلقی کنید و نه به عنوان وسیله صرف.<sup>۱۳</sup> پس موجود عاقل به عنوان غایت فی نفسه می‌تواند زمینه و مبنای اصول اخلاقی قرار گیرد.

بنابراین، اخلاق کانت در اصول و غایت یک اخلاق خود بنیاد است که بنیاد اخلاق در خود انسان اخلاقی و غایت آن هم در خود انسان قرار دارد. تا آنجا که کانت خود مختاری اراده را اصل اعلا اخلاق و یگانه اصل کلیه قوانین اخلاقی و تکالیف متناظر آنها می‌داند.

کانت سپس آزادی، وجود خدا و خلود نفس انسانی را با تکیه بر مفهوم سعادت و فضیلت در امر اخلاقی از طریق اخلاقی بدون توجه به جنبه معرفتی آنها مورد بحث قرار می‌دهد و لزوم آنها را نشان می‌دهد. وی درباره مفهوم آزادی بر آن است که این مفهوم و مفهوم اصل اعلا اخلاق از یکدیگر لاینفک و با هم متحدند که می‌توان آزادی عملی را به عنوان استقلال اراده از هر چیزی، غیر از فقط قانون اخلاقی تعریف کرد.<sup>۱۴</sup> و به واسطه این وابستگی قانون اخلاقی، آزادی را مفروض می‌گیرد، و نیز با در نظر گرفتن دو مفهوم سعادت و فضیلت در عمل اخلاقی و غیر قابل

تحويل بودن آنها به یکدیگر در این جهان، لزوم وجود جهانی دیگر و بقای نفس انسانی و لزوم ضمانت آن را از طرف خداوند بیان می‌کند.

بنابراین کانت پرسش‌های بی‌جواب عقل نظری را در عقل عملی پاسخ می‌گوید اما اهمیت مسئله اینجاست که اولاً "جواب‌گویی کانت به آنها، پاسخ‌گویی معرفتی نیست بلکه از دید امر اخلاقی است و از همه مهمتر اینکه اساس و غایت اخلاق کانت در خودش است تا آنجا که اخلاق مورد نظر، خود بنیاد و اساس دین می‌گردد. در واقع کانت انسانیت را محور، ملاک و اصل و غایت اخلاق قرار می‌دهد و لذا وقتی او می‌گوید انسان یا هر موجود عاقل غایت بالذات یا غایت مطلق است، مقصودش این است که به مفهومی خاص، آدمی بیرون از هرگونه زنجیره علی و خارج از هر قسم سلسله مراتب و وسایل و غایات قرار دارد. پس می‌توان گفت چنان رفتار کن که با انسانیت هم در قالب شخص خودت و هم شخص دیگران هرگز نه فقط همچون وسیله، بلکه همچنین به عنوان غایت رفتار کنی، بنابراین هر چند ضمانت جنبه‌ای از اخلاق کانت، یعنی سعادت و فضیلت آن به عهده خداوند است اما تعیین محتوای امر اخلاقی به عهده خود انسان است و خداوند در آن نقش چندانی جز ضمانت سعادت و فضیلت آن ندارد، و تعیین محتوای امر اخلاقی یعنی انسانی کردن اصول و غایات قوانین اخلاقی همان راززدایی از اخلاق و تنزل اخلاق در حد عقل انسانی است چرا که هدف و غایت اخلاق کانت انسانیت است و انسانیت نیز بر اساس تمایلات و توانایی‌های خود، اصول و غایات اخلاقی را تعیین می‌کند بدون اینکه به منشایی غیر خودش توجه داشته باشد.

برای بررسی بیشتر این امر می‌توان گفت در نظر کانت انسان چون موجودی عاقل است، اصل کلی اخلاق را به عنوان امر مطلق تجربه می‌کند و به آن وجدان می‌یابد، و نیز اگر بناست اصلی در اخلاق مستقل از خواهشها و مقاصد ناشی از آنها باشد باید از سرچشمه‌ای بیرون از هرگونه زنجیره علت و معلول نشأت بگیرد. انسان از جهت اینکه موجودی عاقل است باید خواستگاه چنین اصلی تلقی شود پس موجود عاقل نه تنها تابع امر مطلق، بلکه آفریننده آن است. به عبارت دیگر هر موجود عاقل نه تنها از قانون اخلاق تبعیت می‌کند بلکه خود مقنن آن است.<sup>۱۵</sup>

بنابراین اخلاق کانت دو وجه متمایز اساسی دارد اولاً "از جهت اصول و غایت به خود انسان متکی است یعنی اخلاقی است برای انسان و مقرر شده توسط انسان که تنها در چهارچوب خصال انسانی معنا می‌یابد، ثانیاً "هر چند غایت اخلاق در خود انسان است اما برای تأمین سعادت و فضیلت اخلاقی نیاز به وجود خدا است. اما نحوه نیاز به خدا و میزان آن را باز انسان تعیین می‌کند پس کلیت اخلاق کانت یک اخلاق انسانی است. لذا در عقل عملی و اخلاق کانت، هر مفهومی تنها در محدوده عقل انسانی معنی دارد و هر مفهوم و ارزش خارج از حد انسان در دایره اخلاق نمی‌گنجد. ویژگی این اخلاق مبتنی بر ارزش‌های انسانی این است که بر ارزش‌های دینی اتکا ندارد یعنی مبنای دینی ندارد و چون دارای مبنای انسانی، آن هم در جهان جدید علمی شده و راززدایی شده است، چنین اخلاقی دارای ارزش‌های انسانی مختص این جهان جدید است و



لذا در ارزش‌های آن، رازها یا زدوده شده‌اند یا بسیار کم رنگ هستند خصوصا که انسان‌ها با شرایط مختلف فکری می‌توانند مبانی متفاوتی را برای آن فراهم نمایند که باعث تزلزل مبانی آن می‌شود. خلاصه اینکه بواسطه ابتدائی اخلاق کانتی بر تنها معیارهای انسانی، باعث زدوده شدن عناصر مابعدالطبیعی و خصوصا "الهی از آن گردیده است که همان راز زدایی کانت از اخلاق است هر چند اخلاق او دارای عناصر با ارزش دیگری نیز می‌باشد.

### راز زدایی کانت از دین

یکی از بخش‌های اصلی فلسفه کانت، از زاویه راز زدایی، فلسفه دین او است که در ادامه مباحث عقل نظری و اخلاق می‌باشد، مباحث اصلی و عمده کانت درباره دین در کتاب او «دین در محدوده عقل تنها» بیان شده است. این کتاب در واقع شرح مقابله خیر و شر در وجود انسان و بروز آثار این دو انگیزه در رفتار اجتماعی او و امید به پیروزی نهایی خیر بر شر در وجود انسان و در افعال او است. ابتدا باید توجه داشت که کانت خود را دیندار و مسیحی معتقد می‌دانست و تا آخر عمر هم بر این اعتقاد دینی خود بر جای ماند، اما اهمیت دیدگاه کانت بر ابتدائی دین بر اخلاق است یعنی در دید او دین همان اخلاق است که از وجهه نظر خاص مورد نظر قرار گرفته است. لذا کانت بر مفهوم خود آئین بودن اخلاق اصرار می‌ورزد که نتیجه آن خود آئین بودن دین نیز می‌شود و حتی با دگرآئینی اخلاق مخالفت می‌کند. که لازمه آن این است که فرد انسانی از مبدا و مرجع دیگری غیر از خود و اراده معقول درونی خود دستوری دریافت نکند. از همین رو کانت در مقدمه چاپ اول کتاب دین در محدوده عقل تنها، می‌گوید: «اخلاق تا آنجا که مبتنی بر مفهوم انسان به عنوان یک موجود آزاد است و البته به همین دلیل به موجب عقل، خود یک موجود وابسته به قوانین نامشروط است. نه نیازی به معنای شی دیگری دارد که حاکم بر او باشد و تکلیف خود را از آن دریافت کند و نه نیاز به انگیزه دیگری جز خود قانون عقل دارد که بخواهد آن را مراعات کند... پس انسان برای سامان دادن به کار خویش به هیچ وجه نیازمند دین نیست بلکه قوه عقل عملی ناب برایش کافی است.»<sup>۱۶</sup>

اما کانت برای بیان مقاصد فوق و نشان دادن ماهیت دین، در کتاب مذکور، ابتدا جوهر دین را به دو قسم تقسیم می‌کند: دین تشریفات، عبادات و مراسم عبادی و دین عقلانی مصلح اخلاق، سپس در تکامل تاریخی انسان تبدیل نوع اول به نوع دوم را الزامی می‌داند که لازمه آن حذف یکی از عناصر اصلی دین اول، یعنی اعتقادات و امور رازآلود، چون معجزات برای ورود به دین دوم است چراکه در دومی، عناصر راز آلود برای انسان اخلاقی جایی ندارد. لذا او می‌گوید: «اگر دین بخواهد یک دین اخلاقی باشد (که در این صورت گوهر آن نه تشریفات و مراسم بلکه خصلت قلبی انسان برای مراعات تمام تکالیف به عنوان احکام الهی را تشکیل می‌دهد). در این صورت تمام معجزات، که تاریخ، آغاز خود را با آنها پیوند زده است، باید در نهایت به طور کلی از حوزه باور انسان حذف گردند.»<sup>۱۷</sup> اما کانت در عین حال وجود معجزات را نفی نمی‌کند او بر آن است

که باور به وجود معجزات حتی برای انسان‌های خردمند وجود دارد اما آنها باید در دین اخلاقی، برای تکالیف دینی خود، جایی برای دخالت معجزه قرار ندهند چرا که در واقع معجزات وقایعی است که مربوط به جهانی است که قانون تأثیرگذاری علل آنها برای ما مطلقاً ناشناخته است و باید ناشناخته باقی بماند. زیرا در دیدگاه اخلاقی، ما در صدد شناخت علّی پدیده‌های مافوق طبیعی نیستیم بلکه تأثیر عملی آنها برای ما اهمیت دارد. از این رو در نظر کانت انسان حتی در امور روزمره زندگی خود، یعنی مدیریت زندگی مادی خود نمی‌تواند و نباید معجزات را به حساب آورد و یا آنها را در کاربردهای عقل خود که در تمام امور زندگی انسان ضروری است دخالت دهد.

البته کانت با تقسیم معجزات به الهی و شیطانی، بیان می‌کند که برخی مردم نوع الهی معجزات را به عنوان تعبیّرات زبانی و کلامی در امور عادی خود بکار می‌برند اما در حالی که تأثیر معجزات الهی از عالم الهی است، انسان نمی‌تواند برای تأیید خود آنها و نیز تأیید امور زندگی خود آنها را تصدیق نماید. چرا که فهم ماهیت معجزات آسمانی برای انسان مقدور نیست و این امری فراتر از حدود عقل انسان است. به عبارت دیگر اعتقاد به معجزات را نه عقل نظری و نه عقل عملی بدون اینکه امکان یا واقعیت آنها را مورد چون و چرا قرار دهد، جزء اصول رفتاری خود قرار نمی‌دهد.<sup>۱۸</sup>

کانت سپس بروز و ظهور دین در جامعه را به دو صورت می‌داند، اول دین کلیسایی و دوم دین اخلاقی ناب، اولی دین مبتنی بر وحی و پرستش است اما دومی برخاسته از احکام عقل، اولی طبیعتاً و به لحاظ تاریخی مقدم بر دومی است. اما در جریان تکامل تاریخی، نگرش دینی انسان به دومی تبدیل می‌شود. و آنچه نهایتاً در تاریخ باقی می‌ماند نوع دوم است. بنابراین در نظر کانت دین حقیقی یکی بیشتر نیست و آن هم تنها دین اخلاقی ناب است و لذا رسالت ما انسانها این است که باید دین‌های تاریخی و حیاتی تجربی چون یهود و مسیحیت را به دین عقلانی ناب، یعنی دین حقیقی کانت، که توانایی عمومیت در میان همه آدمیان را دارد تبدیل کنیم. ویژگی خاص و منحصر به فرد دین اخلاقی و عقلانی ناب، چنان می‌تواند تعمیم یابد و باقی بماند که تمام انسان‌ها را از هر نژاد و قومی زیر پوشش روحانی قرار دهد. لذا در نظر کانت هر چه باورهای دینی تاریخی مبتنی بر وحی به دین عقلانی نزدیک شود تحقق حکومت الهی عقل نزدیک‌تر می‌شود. چرا که عقلانیت چیزی نیست جز تجلّی الوهیت در زندگی انسان.<sup>۱۹</sup>

کانت مقابله دین تاریخی با دین عقلانی را به صورت یک تعارض در اندیشه انسان می‌داند که در آن دین تاریخی و پرستش به عنوان مجموعه‌ای از عبادات و تشریفات و دعا و مناجات است در حالی که دین عقلانی مجموعه‌ای از قواعد اخلاقی متکی بر عقل برای سامان دادن زندگی است که کل تاریخ دین را تشکیل می‌دهد که سرانجام مقابله تاریخی دینی، جایگزینی دین عقلانی بجای دین پرستش و حیانی است.<sup>۲۰</sup>

کانت در عین حال بر آن است که تحقیق در مورد سرشت درونی اعتقادات دینی به ناچار به یک راز منتهی می‌شود، که عبارت است از یک امر مقدس که شاید برای هر مؤمنی به طور انفرادی قابل

شناخت باشد اما عموماً یعنی به نحو کلی شناختنی نیست. لذا این راز باید تنها برای اهداف عقل عملی و به منظور استفاده‌های عملی قابل شناخت باشد نه صرفاً برای عقل نظری، از این رو کانت اعتقاد به یک راز مقدس را به عنوان عطیه الهی یا اعتقاد عقلانی ناب لحاظ می‌کند و به اعتقاد عقلانی ناب بودن آن تأکید و باور دارد و بر آن است که به نحو ماتقدم نمی‌توان ثابت کرد که چنین رازهایی وجود دارند. در حالی که علت اصول اخلاقی ناب برای کانت به عنوان امور اسرارآمیز به حساب نمی‌آیند. برای مثال اختیار بعنوان یکی از اصول مطلق اخلاق یک راز نیست چرا که در امر اختیاری، انسان از تعیین‌پذیری اراده‌اش توسط قانون نامشروط اخلاق آگاه می‌شود و در آن مشارکت می‌کند. اما در عین حال اساس غیر قابل پژوهش آن برای کانت یک راز است زیرا اساس اختیار برای شناخت در اختیار انسان گذاشته نشده است.

اما کانت در عین حال بر این امر توجه دارد که انسان خود معنای خیر اعلا را، که به نحو تفکیک‌ناپذیر وابسته به خصلت اخلاقی ناب است، نمی‌تواند تحقق بخشد با این وصف در وجود خود به تکلیفی برخوردار می‌کند که برای تحقق آن معنا عمل می‌کند. لذا خود را معتقد به همکاری یا هماهنگی با حاکمیت اخلاقی جهان می‌یابد، زیرا فقط از آن طریق این غایت تحقق می‌یابد و بدین ترتیب در پیش روی او چشم‌اندازی از راز افعال الهی در این مورد گشوده می‌شود. در این خصوص اعتقاد به دین حقیقی که مطابق نیاز حقیقی عملی است خدا را دارای ویژگی‌هایی چون خالق قادر، حاکم خیرخواه و غمخوار اخلاقی او، مدبر قوانین مقدس و قاضی عادل می‌داند که در این اعتقادات از دیدگاه کانت هیچ‌گونه رازی وجود ندارد. زیرا به روشنی مبین نسبت اخلاقی خداوند با نوع انسان است و خود را تماماً به عقل انسان عرضه می‌کند و بنابراین باید در باور دینی، اخلاقی‌ترین انسان‌ها تجلی یابد.<sup>۲۱</sup> در حالی که این تلقی از قوانین و حاکمیت خدا بر انسان متناسب با قداست انسان است و خیرخواهی او در این است که به خصلت اخلاقی بندگان خود نظر دارد و آنها را برای رسیدن به کمال توانا می‌کند و نیز عدالت او از جنبه خیرخواهی است که محدود به شرایط هماهنگی انسان با قانون مقدس است در واقع خداوند می‌خواهد در یک کیفیت اخلاقی متمایز خاص سه‌جانبه مورد پرستش و خدمت واقع گردد. اما این الوهیت سه‌جانبه خدا برای انسان تنها از جهت عملی دارای معنا و قابل فهم است در حالی که از جهت نظری و توصیف ذات خدا غیر ممکن و یک راز به حساب می‌آید. به گفته کانت «انسان فقط آنچه را که دارای شأن عملی است می‌تواند کاملاً بفهمد و دریابد اما آنچه که در غایات نظری فراتر از مفاهیم ماست از یک جهت یک راز است و البته می‌تواند به نحو دیگری برای ما روشن شود.»<sup>۲۲</sup> که کانت این رازها را تحت عناوین: دعوت، راز کفاره، و راز انتخاب نام می‌برد. که فهم معنای دقیق آنها در توان انسان نیست اما او می‌تواند در زندگی عملی خود آنها را بکار برد.

از سوی دیگر کانت، با توجه به اهمیتی که به دین حقیقی عقلانی در مقابل دین وحی و پرستش می‌دهد، به تبیین معنای خدمت دینی یا خدمت در دین حقیقی می‌پردازد و لذا دوباره دین را به دو قسم وحیانی و طبیعی تقسیم می‌کند. وحی مبنای اولی و تکلیف مبنای دومی است که همان

دین عقلانی و اخلاقی ناب است. لذا دین طبیعی در نظر او دین اصالت عقل است به این عنوان که در محتوای آن یک ضرورت اخلاقی شناخته شده است. عناصر دین طبیعی برای دین وحیانی ضروری است زیرا وحی فقط توسط عقل می‌تواند به مفهوم دین اضافه شود. اما عکس آن لزوماً صادق نیست و لذا شأن طبیعی دین این است که هر کس به واسطه عقل خود، آن را می‌پذیرد و شأن تعلیمی آن، این است که می‌توان به واسطه آن دیگران را هدایت کرد.

بنابراین در نظر کانت دین باید در خدمت نظام اخلاقی انسان باشد که در آن، عقل بر وحی مقدم است پس اگر غایت دین صرف پرستش خدا باشد و اصلاح اخلاقی در آن معقول واقع گردد انسان گرفتار گمراهی دینی یا دین دروغین می‌شود. یعنی اعمالی که بنا بر سنت رایج برای جلب رضای خدا انجام می‌شود از قبیل اقدام به نذر، زیارت اماکن مقدسه و غیره از نوع اغوای دینی است و دین حقیقی جز کوشش برای اصلاح اخلاق چیز دیگری نیست. و لذا اصل اساسی دین حقیقی این است که انسان به جز خوش رفتاری و عمل صالح هر اقدام دیگری را که معتقد است می‌تواند انجام دهد تا رضای خدا را جلب کند صرف اغوای دینی و شبه خدمت به خداست.<sup>۲۳</sup> از سوی دیگر کانت بر آن است که درباره باورهای دینی افراد ممکن نیست که بتوان حکم قطعی و قضیه ضروری صادر کرد چراکه چون قلمرو افعال، ما حوزه امکان است درک ضرورت در افعال خارج از حد توان فاهمه است و نیز هیچ عقیده دینی را نمی‌توان به عنوان عقیده جزماً صادق به کسی تحمیل کرد چراکه هر کس در حد توان خود، دریافت خاصی از باورهای دینی دارد و چون، دین حقیقی، دین مبتنی بر عقل ناب انسانی است انسان خود معیار باورهای دینی خود است و معیارهای خارج از او معنی ندارد. پس به گفته کانت خدمت حقیقی (اخلاقی) به خدا که مؤمنان به عنوان اتباع قدرت او اما در عین حال به موجب قوانین اختیار به عنوان شهروندان این حکومت عمل می‌کنند یک خدمت نامرئی است، یعنی خدمت قلب است در روح و در واقعیت ذات انسان و فقط در خصلت اخلاقی او و در مراعات تمام تکالیف واقعی او به عنوان احکام الهی قرار دارد نه در اعمالی که صرفاً برای خدا انجام می‌شود. کانت این اعمال ظاهری برای خدا را باعث سوء تفاهم و اغوا در دین حقیقی دانسته که بنام خدمت به خدا نامیده می‌شود و آنها را چهار نوع ۱. عبادات خصوصی، ۲. رفتن به کلیسا، ۳. غسل تعمید و ۴. ارتباط می‌داند. ارتباط در نظر او یعنی حفظ معاشرت از طریق تکرار تشکل‌های عمومی که وحدت اعضای جامعه را در یک پیکره اخلاقی و در واقع طبق اصل تساوی حقوق و مشارکت همگانی در نتایج فضایل و برکات اخلاقی استمرار می‌بخشد و لذا می‌گوید: «هر اقدام دینی، اگر صرفاً اخلاقی نباشد و فی نفسه برای جلب رضای خدا و از این طریق وسیله ارضای خواست‌های ما باشد بت‌پرستی است یعنی اعتقاد به اینکه چیزی نه به موجب طبیعت بتواند منشأ اثر واقع شود و نه به موجب قوانین اخلاقی عقل، بلکه فقط بتواند نتایج مطلوبی به بار آورد، هرگاه انسان جزماً باور کند که دارای همان نتایج خواهد بود و سپس با این اعتقاد قواعد صوری آن را مراعات کند.<sup>۲۴</sup>

کانت سپس سه نوع ایمان اغوایی را نام می‌برد که موجب می‌شوند انسان در امور فوق طبیعی

از مرزهای عقل خود فراتر رود، اول اعتقاد به اینکه چیزی را از طریق تجربه می‌توان شناخت که طبق خود قوانین برون ذهنی تجربه، ما وقوع آن را محال می‌دانیم مثل ایمان به معجزات، دوم این اعتقاد که از آنچه نمی‌توانیم از آن توسط عقل مفهومی به دست آوریم، به عنوان چیزی که برای بهترین علایق اخلاقی ما ضروری است بکوشیم تا آن را تحت سلطه عقل خود درآوریم مثل اعتقاد به رازها و اسرار و سوم این اعتقاد که صرفاً از طریق استعمال وسایل طبیعی، مثل نماز یا روزه، بتوانیم اثری را بوجود آوریم که چگونگی آن برای ما یک راز است.<sup>۲۵</sup> در مورد اغوای سوم، کانت بر نماز تأکید بیشتری دارد و آن را یک اغوای خرافی و بت‌پرستی دانسته چرا که در نظر او نماز چیزی نیست جز یک ابراز آرزو در مقابل موجودی که نیازی به ابراز خصلت‌های درونی مشخص آرزوکننده ندارد، پس نماز کاری انجام نمی‌دهد و لذا هیچ یک از تکالیف اخلاقی انسان را که ما بعنوان احکام الهی ملزم به انجام آن هستیم بر نمی‌آورد. پس با عمل نماز خواندن کسی در واقع به خدا خدمت نکرده است.<sup>۲۶</sup>

و در نهایت اینکه در نظر کانت مؤمنان در امر دین بیش از عدالت و صفات دیگر خدا، به رحمت او چشم دارند نشانه این است که انسان خواهان استفاده سهل و آسان از نعمات خدا است در حالی که تکیه بر اصل رحمت برای رستگاری اخلاقی او موجب می‌گردد که افراد آلوده و گنهکار برای اصلاح خود اقدام نکنند و از این طریق گرفتار گمراهی گردند.

بنابراین معنای کلی دین در نزد کانت همان شناخت تکالیف ما بعنوان احکام الهی است و این دین دینی است که برای زندگی کردن آمده است نه برای انجام اعمال عبادی برای راضی کردن خدا یا بهره‌مند شدن از رحمت او. پس اساس دین حقیقی را همان اخلاق عقلانی ناب تشکیل می‌دهد که باید و حتی این اخلاق هم در خود انسان قرار دارد نه اصول و باورهای مافوق طبیعی یا اسرار و رازهایی که از طرف خدا و کتب مقدس نازل شده‌اند. زیرا ماهیت این رازهای الهی برای انسان پوشیده است و چون انسان باید به زندگی عقلانی خود بر اساس اخلاق و عقل خود بیاندیشد نمی‌تواند رازهای ناشناخته الهی را در زندگی خود دخالت دهد و نیز چون مبدأ افعال اخلاقی و غایت آنها که سعادت نهایی انسان است که به دو صورت رحمت الهی و عقل انسانی طرح می‌شود و چون ما از ماهیت رحمت الهی نیز شناختی نداریم، پس اخلاق را و نیز دین را بر عقل بشری بنا می‌کنیم تا بتوانیم از آن و حدود و مرزهایش شناخت علمی داشته باشیم. به عبارت دیگر اخلاق و دین مورد نظر کانت مستلزم نفی خدا نیست چه بسا در غایت آن نیازمند به خدا باشد اما از آنجا که حقیقت، حتی حقیقت دینی و اخلاقی تنها در پرتو عقل انسان معنی دارند پس ماهیت خدا و امور ماورای عقل یعنی رازها و اسرار الهی نیز باید از صافی عقل انسانی عبور کنند و چون در این عمل، عقل قدرت شناخت علمی از آنها ندارد، ضمن تصدیق وجود آنها، بعلت عدم شناخت چیستی آنها، آنها را از دایره زندگی عقلانی، اخلاقی و حتی دینی خود کنار می‌گذارد و در مورد دین، که در دید کانت، تفسیر آن نیز انسانی می‌گردد، اعمال و تکالیف دینی نیز باید توسط خود انسان تعیین گردند چون منشأ خارج از انسان ندارند. چرا که ویژگی اساسی

دین، همان جستجوی تکالیف اخلاقی به عنوان اوامر الهی است. از همین رو چون مبنای دین و اخلاق در انسان قرار دارد خدا نیز از بیرون توسط متون و پیامبران دینی دستور نمی دهد بلکه خدای او خدایی درونی است که اوامر الهی را توسط عقل ناب او به او دستور می دهد. پس چون خدای برون ذهنی معنی ندارد صفاتی چون رحمانیت، قهاریت، حاکمیت مطلق، فرمانروایی مطلق و غیره برای کانت معنی ندارد و نیز دین پرستش و وحیانی نیز اعتبار و حقانیت خود را از دست می دهد و تنها دین حقیقی، دین طبیعی و عقلانی ناب است که با قوای طبیعی عقل آدمی درک می شود. در دین طبیعی نیز چون ملاک حقانیت دینی، قوای طبیعی عقل آدمی است، وجود و حقانیت معجزات، اسرار و رازهای دینی و عبادات دینی کاملاً مورد سؤال قرار گرفته و نفی می گردند. بنابراین دین مورد نظر کانت نیز یک دین کاملاً انسانی و مبتنی بر قوای عقلانی انسان است که در آن هیچ عنصر رمزی و رازآلود وجود ندارد و همه واقعیت آن، حتی خدا نیز در حد فهم انسان واقعیت دارد. از این رو کانت حتی پیش تر رفته و درباره خدا می گوید: «خدا چیزی بیرون از من نیست، بلکه اندیشه خود من است، یاوه است که بپرسند «آیا خدایی هست؟»... این قضیه که «خدا هست» صرفاً یک اصل درون ذهنی اندیشه است... خدا محصول عقل ماست... خدا ایدئال یک جوهر است که ما خود برای خویشتن می آفرینیم... عقل از خود مفهوم خدا را پدید می آورد... مفهوم روح، خدا، و مانند آنها مفاهیم اعتباری اند که در واقع به خود استوارند. واقعی نیستند ایدئالی اند... اما هستی چنین موجودی (خدا) می تواند فقط از لحاظ عملی درخواست شود یعنی ضرورت اینکه چنان عمل کنم که گویی به فرمان این موجود هراس انگیز اما رستگاری بخش عمل کرده ایم... قضیه خدایی هست معنایی ندارد جز اینکه در عقل انسانی، که اخلاقاً تعیین کننده خویش است یک اصل برترین یافت می شود که خود را تعیین می بخشد و مقید می یابد که آن اصل را وقفه ناپذیر راهنمای رفتار خود قرار دهد... خدا فقط در ما می تواند یافت شود... در فرمان مطلق. فرض این نیست که جوهری برتر از من است که فرمانهای تخلف ناپذیر بر من می دهد، بلکه امر یا نهی از سوی عقل خود من است... آن فرمان دهنده بیرون از انسان چونان جوهری متمایز از انسان نیست.»<sup>۲۷</sup>

### نتیجه گیری

همان طور که نحوه نگرش کانت به مقولات هستی در عقل نظری، اخلاق و دین نشان می دهد، او قایل به وجود اشیاء و امور رازآلود و اسرار می باشد یعنی در بیان کانت امور ماورای طبیعت هم در عقل نظری، هم در اخلاق و هم در دین وجود دارند که کانت از آنها به ناپدیدارها و اشیاء فی نفسه و نیز اعتقادات دینی و غیره نام می برد. اما از سوی دیگر، فرض مسلم او بر محدودیت و ناتوانی انسان در شناخت آنها می باشد. به عبارت دیگر کانت جنبه معرفتی رازها و اسرار را به این علت رد می کند که بر اساس تفکر سوپزکتیو او هر حقیقتی تنها در چهارچوب قوای معرفتی انسان می تواند دارای معنا شود یعنی از طریق مقولات زمان و مکان وارد ذهن انسان شود از سوی

دیگر انسان با این مقولات نمی‌تواند مفاهیم رازآلود را که خارج از جهان طبیعت هستند درک کند پس این مفاهیم از جنبه معرفتی برای انسان هیچگونه معنایی در حوزه عقل نظری ندارند، هر چند عقل نظری وجود آنها را تصدیق می‌کند. اما چون شناخت واضحی از آنها ندارد نیازی به تفکر درباره آنها و بکارگیری آنها ندارد، از سوی دیگر هر چند در اخلاق، پرسش‌های رازآلود عقل نظری برای خود پاسخی می‌یابند، این پاسخها پاسخهای معرفتی نیستند بلکه تنها از جنبه عملی عقل مورد بررسی قرار گرفته‌اند، علاوه بر این از آنجا که اخلاق دارای اصول و غایات انسانی است، واقعیتی فراتر از انسان ندارد پس رازهای بی‌جواب عقل نظری، در اخلاق، تنها لباس مفاهیم انسانی به تن می‌کنند و جنبه رازآمیز خود را از دست می‌دهند، یعنی مفاهیم خدا، اختیار و خلود نفس انسانی تنها از طریق و در پرتو عقل انسان معنا می‌یابند پس هیچ واقعیت رازآمیزی فراتر از عقل انسانی وجود ندارد.

در مورد دین، راززدایی کانت بعدگسترده‌تری به خود می‌گیرد، از سویی کانت دین را بر پایه اخلاق بنا می‌کند که نتیجه آن اساس انسانی شدن دین است و از سوی دیگر سیر تاریخی دین، از دین وحیانی به دین عقلانی و اخلاقی ناب در حرکت است که نتیجه این دو، در نظر کانت، زدوده شدن جنبه‌های رازآلود و اسراری دین و بی‌اعتبار شدن اعمال دینی چون رفتن به کلیسا، دعا، زیارت اماکن مقدسه، نماز و غیره و حذف همه آنها از دین و تبدیل شدن دین به دین عقلانی ناب است. در این دین دیگر وحی و الهام الهی جایی ندارد و لذا وجود پیامبر مورد نیاز نیست. چراکه اساس معیارهای دینی، خود عقل انسان است و انسان از دین برای تمشیت زندگی خود استفاده می‌کند و ملاک حقانیت باورهای دینی نیز خود اوست که از آن می‌توان به دین انسانیت یاد کرد که جایگزین دین الهی شده است یعنی با حفظ دین، جنبه الوهیت آن حذف و بجای آن خصال انسانی جایگزین شده است. در نتیجه در این دین انسان نباید در محضر خدا زاری و دعا و التماس کند چرا که خود انسان مخدوم است و موجودات دیگر، حتی خدا در خدمت انسان هستند. و چون دین تنها در پرتو انسان معنی دارد پس هیچ راز و سری خارج از انسان نیز معنا و اعتبار ندارد که معنای دقیق راززدایی کانت نیز همین است و این همه آن چیزی است که کانت در عرصه عقل نظری، اخلاق و دین به انجام رساند که مشخصه اصلی تفکر مدرن و از نتایج پیشرفت‌های گسترده علم در آن زمان و تأثیر آن بر اندیشمندانی چون کانت بود.

کل تفکر فلسفی کانت، بعد از خود او تأثیرات گسترده‌ای در جهان بر جای نهاد که در اینجا به طور فشرده تنها این جنبه از آن تأثیرات مورد نظر است. بعد از کانت سه نوع واکنش مستقل و متمایز در میان متفکران درباره اندیشه فلسفی و دینی او ظهور کرد.

واکنش اول اختصاص به متفکرانی داشت که دارای گرایش‌های الحادی بودند و نفی مابعدالطبیعه را از کانت در نقد عقل نظری پذیرفتند ولی اثبات ناپدیدارهایی چون خدا، اختیار و خلود نفس را در نقد عقل عملی رد کردند. اینان در واقع عجز عقل را در اثبات وجود خدا، چنانکه کانت گفته بود قبول کردند. اما از طریق اخلاق اثبات آن را نیز محال دانستند. از این فیلسوفان

می‌توان به آرتور شوپنهاور و فیلسوفان مکتب پوزیتیویسم اشاره کرد. در نظر پوزیتیویست‌ها گزاره‌های دینی فاقد هرگونه معنایی است و احکام اخلاقی نیز برخاسته از عقل نیست تا مفید یقین باشد بلکه ناشی از عواطف و احساسات است و از لحاظ معرفتی فاقد اعتبار می‌باشد.<sup>۲۸</sup> واکنش دوم بیشتر از آن لودویک ویتگنشتاین است که عکس‌العمل او تعدیل‌کننده دیدگاه‌های پوزیتیویست‌ها است. او بر پایه نظریه بازیهای زبانی خود، زبان دین را زبانی مشخص و ممتاز می‌داند و با اعتقاد به این تمایز، معیار معنی‌داری مورد نظر پوزیتیویست‌های منطقی را که در آن به همه انواع گزاره، با قطع نظر از حوزه کاربرد آنها به یک چشم نگریسته می‌شد بی‌اعتبار و ناکافی دانست. اصرار او بر اینکه برای فهم گفتار دین باید ببینید این گفتار در زندگی مردم چه نقشی دارد، از آن جهت که متضمن هیچ نوع تیقنی در باب وجود واقعی مفاهیم دینی نیست از نظر دینداران برآورنده مقصود نیست.<sup>۲۹</sup>

سومین و مهمترین واکنش به متفکران و متکلمان دینی تعلق دارد که در اعتقاد به حقایق دینی و مفاهیم معنوی با کانت همراهی و همراه بودند و مانند او مفاهیم عقلی و فلسفی را در نیل به مقاصد دینی ناتوان می‌دانستند و عقل نظری را صرفاً برای ورود در مباحث ریاضی و طبیعیات مناسب می‌شمردند. از این متفکران می‌توان به آلبرت ریحل، سورن کیرکگارد، مارتین بوبر و نیز کارل بارت اشاره کرد. در این میان کیرکگور با اعلام اینکه فیلسوف دلخواه من کانت است گوهر تعالیم دینی را غیر عقلانی بودن آنها می‌داند، در نظر وی یک پیام دینی هر چند غیر عقلانی‌تر باشد شطح و طامات مطلق نزدیکتر، به معیار تشخیص حقایق دینی منطبق‌تر است. او حقیقت نهایی و نهانی دین را ایمان می‌داند که امری غیر قابل توصیف به زبان عقل و مفاهیم عقلانی است. در واقع وی عقلانی بودن را با دینی بودن مغایر و متضاد می‌داند و بدین عبارت و شعار متمسک می‌شود که «باور می‌کنم، زیرا محال است».<sup>۳۰</sup>

از سوی دیگر کارل بارت که نماینده بارز ارتودوکس‌های جدید است میان حقایق الوهی و امور دیگر، دیواری ستبر و نفوذناپذیر برپا می‌کند و خداوند را موجودی «بکلی دیگر» می‌داند که شناخت او و شناخت آنچه وحی می‌کند بکلی از دسترس عقل بشری بیرون است و تنها موقوف به عنایت و هدایت خود اوست. حقایق الوهی تنها از طریق انکشاف و جلوه‌نمایی خداوند بر انسان، نه جست و جوی بشر در طلب خداوند بر ما معلوم می‌شود. پس در نظر بارت معانی و مضامین دینی اصولاً از آن جهت که به ساحت متعالی خداوند تعلق دارد موضوعاً از حیطه کاوش‌های عقل نظری بیرون است و وحی هیچ نسبتی با عقل نظری و بشری ندارد، وحی آمدنی است و تا از جانب خداوند حقایق بر کسی افزوده نشود، سعی و تلاش فکری او با عقل انسانی و زمینی به جایی نخواهد رسید.<sup>۳۱</sup> بنابراین وجه مشترک میان این متفکران و متکلمان این است که جملگی تحت تأثیر کانت عقل را از قدم نهادن در عرصه مابعدالطبیعه و الهیات به معنی اخص ناتوان می‌دانند و ساحت حقایق دینی را از ساحت آنچه در تصرف و تدبیر عقل نظری است بکلی جدا می‌انگارند. که این همان معنای راززدایی از تفکر و اندیشه فلسفی، اخلاقی و دینی است.



۱. عبدالکریم سروش، راز و راززدایی، کیان، ش ۴۳، مرداد و شهریور ۱۳۷۷، ص ۱۵
۲. دیوید هیوم، تاریخ طبیعی دین، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات خوارزمی، ص ۸۳ - ۷۸.
۳. رنه دکارت، فلسفه دکارت، ترجمه منوچهر صناعی دره‌بیدی، اصول فلسفه، اصول ۲۸، ۲۵، ۲۴ و ۷۶.
۴. ایمانوئل کانت، دین در محدوده عقل تنها، ترجمه منوچهر صناعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۱، ص ۱۷، (مقدمه مترجم).

*Macmillan, london, 1970, web. P. 4 - 10*

- 308. 6. W.H. Walsh, *Immanuel kant, the Encyclopedia of philosophy, edited by Paul edwards, the Mc millan press, Newyork, Vol. 4, p. 307*

و نیز رجوع کنید به: فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، ج ۶، تهران، انتشارات سروش و علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۲۵۷ - ۲۵۱.

7. *Immanuel kant, critique of pure Reason, Ibid, p. 50 - 75.*

و نیز رجوع کنید به: اشتفان کورتر، فلسفه کانت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷، ص ۱۹۶ - ۱۷۰.

۸. ایمانوئل کانت، تمهیدات، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷، ص ۱۶۱ - ۱۵۷.

۹. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، همان، ص ۳۲۲ - ۳۱۷.

۱۰. ایمانوئل کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹، ص ۱۲.

و نیز: فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، همان، ص ۳۲۴.

۱۲. همان، ص ۳۳۳.

۱۳. رجوع کنید به: Matt mc cormick, *Ibid, p. 14 - 15.*

و نیز: کاپلستون، همان، ص ۳۳۵.

۱۴. رجوع کنید به: W. H. Walsh, *kant, the Encyclopedia of philosophy, Ibid, p. 318*

و نیز اشتفان کورتر، کانت، همان، ص ۳۰۹ - ۲۸۴.

۱۵. اشتفان کورتر، کانت، همان، ص ۲۹۸.

۱۶. کانت، دین در محدوده عقل تنها، همان، ص ۴۰، مقدمه مترجم.

۱۷. کانت، همان، ص ۱۲۹.

۱۸. همان، ص ۱۳۳، و نیز رجوع کنید به:

۱۹. کانت، دین در محدوده عقل تنها، همان، ص ۳۴ (مقدمه مترجم).

۲۰. همان، ص ۱۸۷ - ۱۷۵، و نیز رجوع کنید به: W. H. Walsh, *kant, the Encyclopedia of Philosophy, Ibid, P 322.*

۲۱. کانت، دین در محدوده عقل تنها، همان، ص ۱۹۳ - ۱۹۲.

۲۲. همان، ص ۱۹۴.

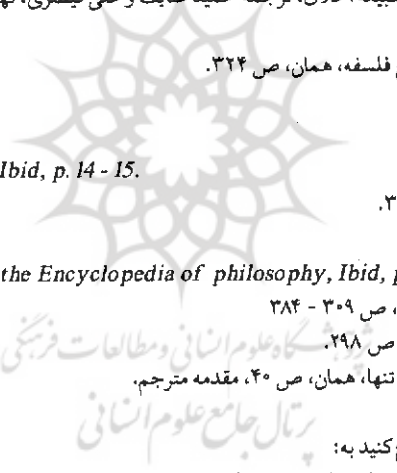
۲۳. همان، ص ۱۷۱ - ۱۶۹.

۲۴. همان، ص ۲۵۱ - ۲۵۰.

۲۵. همان، ص ۲۵۱.

۲۶. همان، ص ۲۵۲.

۲۷. شرف‌الدین خراسانی، از بیرون تا کانت، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۳۵۶ (به نقل



- از مجموعه آثار کانت، ج ۲۱، صفات متعدد).
۲۸. میرچیا الیاده، فرهنگ و دین، هیأت مترجمان، زیر نظر بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۴، ص ۷ - ۱۵۴.
۲۹. برایان مگی، فلاسفه بزرگ، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۵۶۹.
۳۰. غلامعلی حداد عادل، تأثیر کانت بر تفکر دینی مغرب زمین، فصلنامه قبسات، شماره دوم، زمستان ۱۳۷۵، ص ۱۰۰.
۳۱. حداد عادل، همان، ص ۱۰۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی